

مقدمه

سرکار خانم مرضیه تاجمیری

دانشجو دکتری
رشته روابط بین الملل
دانشگاه اصفهان



تسلیمات کشتار جمعی در دهه‌های اخیر نه تنها به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین تهدیدهای امنیت جهانی بلکه به‌مثابه معضلی بنیادین در حوزه حقوق بشر و کرامت انسانی مطرح شده‌اند. این سلاح‌ها اعم از هسته‌ای، شیمیایی، زیستی و فناوری‌های نوظهور، پتانسیل بی‌سابقه‌ای برای نابودی گسترده حیات انسانی، محیط زیست و ساختارهای تمدنی در خود نهفته دارند. در جهانی که پیشرفت فناوری و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک بصورت هم‌زمان پیش می‌رود، خطر استفاده یا حتی تهدید به استفاده از چنین سلاح‌هایی، شکاف میان اصول حقوق بشردوستانه و منطق قدرت دولت‌ها را بیش از پیش آشکار کرده است. از یک سو، اسناد بین‌المللی متعددی بر ممنوعیت کاربرد و ضرورت نابودی این تسلیحات تأکید دارند؛ از سوی دیگر، نظام‌های کنترل و نظارت اغلب ناکارآمد یا دستخوش منافع سیاسی و امنیتی قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرند. لذا تلاش برای ارائه تصویری جامع از بازاندیشی در همگرایی حقوقی، سیاسی و اخلاقی جامعه جهانی ضرورت دارد.

ضرورت بررسی و سیر تحول تاریخی؛ از بازدارندگی تا تهدیدات نامتقارن

پدیده تسلیحات کشتار جمعی از آغاز قرن بیستم تا امروز همواره با دگرگونی‌های ساختاری در نظام بین‌الملل همراه بوده است. از منظر تاریخی، اهمیت بازخوانی این مسیر در آن است که نشان می‌دهد رویکردهای کلاسیک به امنیت، همواره دیرهنگام و ناکافی بوده‌اند و از سوی دیگر، ناکامی در ایجاد یک نظام حقوقی برابر و فراگیر باعث شده که بسیاری از کشورها انگیزه‌ای برای پیوستن یا پایبندی کامل به معاهدات مرتبط با این حوزه نداشته باشند. در نخستین دهه‌های سده گذشته، تجربه جنگ جهانی اول با کاربرد گازهای سمی، نقطه عطفی بود که جامعه جهانی را واداشت تا برای نخستین بار به صورت جدی به ممنوعیت برخی از اشکال جنگ‌افزارها بپردازد. پروتکل ۱۹۲۵ ژنو، که استفاده از سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک را منع می‌کرد، نخستین گام رسمی در این مسیر بود. اما واقعیت آن است که این ابزارهای حقوقی بیشتر جنبه‌ی نمادین داشتند و قدرت‌های بزرگ همچنان ذخایر تسلیحاتی خود را توسعه می‌دادند. این وضعیت تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت؛ زمانی که استفاده از بمب اتمی در هیروشیما و ناگازاکی نه تنها معادلات نظامی بلکه کلیت مفهوم امنیت بین‌الملل را دگرگون کرد (Abdullah et al., 2024: 515).

با ورود نظام بین‌الملل به دوران جنگ سرد، تسلیحات کشتار جمعی به‌ویژه سلاح‌های هسته‌ای، جایگاهی بی‌سابقه یافتند. نظریه «بازدارندگی» که بر مبنای تهدید به نابودی متقابل شکل گرفت، به ستون فقرات استراتژی قدرت‌های هسته‌ای بدل شد. در این دوره، سلاح‌های کشتار جمعی کمتر به عنوان ابزار کاربردی در جنگ واقعی و بیشتر به عنوان ابزاری برای حفظ توازن قوا و جلوگیری از درگیری مستقیم میان ایالات متحده و شوروی مورد استفاده قرار گرفتند. از این منظر، بازدارندگی هسته‌ای اگرچه توانست مانع جنگ تمام‌عیار بین دو بلوک شود، اما هم‌زمان مسابقه‌ای بی‌پایان در تولید و انباشت سلاح‌های ویرانگر به راه انداخت که امنیت جهانی را بیش از پیش شکننده ساخت (Cirincione et al., 2005: 102).

در همین بستر تاریخی، معاهدات کنترل تسلیحات و رژیم‌های خلع سلاح به‌تدریج شکل گرفتند. معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) در سال ۱۹۶۸ و کنوانسیون‌های شیمیایی و بیولوژیک در دهه‌های بعدی، جلوه‌ای از تلاش‌های جامعه بین‌المللی برای محدودسازی تهدیدات در این حوزه بودند. با این حال، ساختار این توافقی‌ها بازتابی از نابرابری‌های بنیادین در نظام بین‌الملل بود: پنج قدرت هسته‌ای به رسمیت شناخته شده، از مشروعیت انحصاری برخوردار شدند و سایر کشورها عملاً به کنار رانده شدند. این تناقض آشکار نه‌تنها اعتبار حقوقی این رژیم‌ها را

تضعیف کرد، بلکه به بروز بحران‌های سیاسی و امنیتی در مناطق مختلف انجامید. پایان جنگ سرد نقطه عطفی تازه در این مسیر بود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تغییر موازنه قدرت، امیدها به خلع سلاح و کاهش خطرات را افزایش داد. اما خیلی زود مشخص شد که تهدیدات ناشی از تسلیحات کشتار جمعی تنها به رقابت ابرقدرت‌ها محدود نمی‌شود. ظهور بازیگران غیردولتی، گسترش فناوری‌های دوکاربردی و شکنندگی دولت‌ها در مناطق بحران خیز موجب شد که چشم‌انداز امنیت جهانی پیچیده‌تر از همیشه گردد. حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و نگرانی از دستیابی گروه‌های تروریستی به مواد هسته‌ای یا بیولوژیک، نگاه جامعه جهانی را از «بازدارندگی کلاسیک» به سمت «تهدیدات نامتقارن» سوق داد. در این چارچوب، تسلیحات کشتار جمعی نه صرفاً ابزار قدرت دولتی، بلکه تهدیدی بالقوه از سوی بازیگران غیرحاکمیتی تلقی شدند که می‌توانستند با هزینه‌های اندک، خساراتی فاجعه‌بار ایجاد کنند (Sagan, 2004: 61-64).

تحولات دو دهه اخیر نشان می‌دهد که ساختار سنتی بازدارندگی دیگر پاسخگوی واقعیت‌های امنیتی نیست. استفاده رژیم صدام حسین از سلاح‌های شیمیایی علیه اقلیت کرد در حلبچه، بحران هسته‌ای کره شمالی، پرونده پیچیده ایران، حملات شیمیایی در سوریه و وقایع هولناک غزه و اوکراین، نمونه‌هایی از تغییر ماهیت تهدیدات هستند. این وقایع آشکار کردند که جامعه بین‌المللی با خلأهای جدی در نظام حقوقی و اجرایی خود مواجه است. ابزارهای موجود نه تنها توانایی پیشگیری کامل از کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی را ندارند بلکه توانایی مقابله با تهدیدات نوظهور ناشی از فناوری‌های نوین همچون سلاح‌های زیستی مهندسی‌شده یا تسلیحات سایبری مرتبط با زیرساخت‌های هسته‌ای را نیز ندارند.

امنیت انسانی و دغدغه‌های اخلاقی

مفهوم «امنیت انسانی» در دهه ۱۹۹۰ به عنوان یکی از مهم‌ترین تحولات در ادبیات روابط بین‌الملل و حقوق بشر مطرح شد. برخلاف برداشت سنتی از امنیت که آن را مترادف با حفظ مرزهای ملی و توان نظامی دولت‌ها می‌دانست، رویکرد امنیت انسانی بر حفاظت از زندگی، کرامت و رفاه فردی تمرکز دارد. در این چارچوب، تهدیدات نه صرفاً در شکل حمله نظامی کلاسیک بلکه در جلوه‌هایی چون فقر، بیماری، بی‌ثباتی زیست‌محیطی و البته تسلیحات کشتار جمعی بازتعریف می‌شوند. اهمیت این نگاه در آن است که نشان می‌دهد پیامدهای سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک فراتر از سطح استراتژیک، مستقیماً به حیات و سلامت میلیون‌ها انسان و نسل‌های آینده مربوط می‌شود. از منظر اخلاقی، تسلیحات کشتار جمعی یکی از بارزترین مصادیق تعارض میان منطق قدرت و ارزش‌های انسانی هستند. این سلاح‌ها به دلیل ماهیت غیرقابل کنترل خود، تمایز میان نظامیان و غیرنظامیان قائل نمی‌شوند و در نتیجه به طور بنیادین با اصول حقوق بشر دوستانه همچون اصل تفکیک، تناسب و ضرورت در تضاد قرار دارند. تجربه هیروشیما و ناگازاکی، که صدها هزار غیرنظامی قربانی شدند، نماد روشنی از این تناقض است. حتی در دوران جنگ سرد که استفاده عملی از این سلاح‌ها محدود شد، تهدید دائمی به نابودی جمعی، فشار روانی و اخلاقی عظیمی بر بشریت وارد ساخت و این پرسش را به میان آورد که تا چه حد منطق بازدارندگی می‌تواند مشروعیت اخلاقی داشته باشد (ICRC, 2020).

یکی دیگر از ابعاد اخلاقی مسئله، نابرابری ذاتی در رژیم‌های حقوقی کنترل تسلیحات است. ساختار تبعیض آمیز NPT، نه تنها بر حق حاکمیت دولت‌ها سایه افکنده بلکه احساس بی‌عدالتی عمیقی را در نظام بین‌الملل بازتولید کرده است. از دیدگاه امنیت انسانی، چنین نابرابری به معنای پذیرش آن است که امنیت برخی ملت‌ها بر مبنای تهدید تابودی دیگران تضمین شود؛ واقعیتی که هیچ مبنای اخلاقی و حقوقی ندارد.

ابعاد انسانی این مسئله زمانی آشکارتر می‌شود که به پیامدهای بلندمدت سلاح‌های کشتار جمعی بنگریم. بمب‌های هسته‌ای نه تنها هزاران کشته فوری به بار می‌آورند، بلکه اثرات تابش و آلودگی محیطی برای دهه‌ها باقی می‌ماند و نسل‌های آینده را با بیماری‌های ژنتیکی، سرطان‌ها و بحران‌های زیست‌محیطی مواجه می‌سازد. سلاح‌های شیمیایی همچون گاز خردل یا سارین، قربانیانی را بر جای می‌گذارند که سال‌ها با رنج و ناتوانی جسمی زندگی می‌کنند. سلاح‌های بیولوژیک نیز در صورت استفاده، می‌توانند اپیدمی‌های گسترده‌ای ایجاد کنند که کنترل آنها تقریباً غیرممکن خواهد بود. بدین ترتیب، این سلاح‌ها برخلاف ادعای برخی نظریه‌پردازان، تنها ابزارهای نظامی نیستند بلکه نقض آشکار حقوق بنیادین انسان‌ها به شمار می‌روند (Feltes, 2021: 45-49., Ahmed, & Al Azzawi, 2024: 4-6).

در همین راستا، مفهوم «امنیت انسانی» تلاش می‌کند معیاری تازه برای ارزیابی سیاست‌های امنیتی و تسلیحاتی فراهم آورد. به جای آنکه توان بازدارندگی یا برتری نظامی معیار اصلی امنیت باشد، این دیدگاه می‌پرسد که آیا اقدامات یک دولت یا جامعه بین‌المللی واقعاً به بهبود کیفیت زندگی مردم، کاهش ترس و افزایش آزادی‌های آنان کمک می‌کند

یا خیر. از این منظر، وجود ذخایر عظیم سلاح‌های هسته‌ای یا استفاده از عوامل شیمیایی در درگیری‌ها نه تنها امنیت ایجاد نمی‌کند بلکه خود سرچشمه ناامنی‌های پایدار است.

بعد دیگر دغدغه‌های اخلاقی، تأثیرات روانی و اجتماعی تهدید به نابودی جمعی است. جوامعی که در سایه تهدید دائمی جنگ هسته‌ای یا حملات شیمیایی زندگی می‌کنند، به ناچار دچار اضطراب، بی‌اعتمادی و فروپاشی اجتماعی می‌شوند. این فشار روانی گاه به اندازه پیامدهای فیزیکی مخرب است و حتی صرف تهدید به استفاده از این سلاح‌ها، نقض کرامت انسانی است. در سال‌های اخیر، حرکت‌های اجتماعی و نهادهای مدنی نقش مهمی در برجسته‌سازی این دغدغه‌های اخلاقی داشته‌اند. کمپین بین‌المللی برای حذف سلاح‌های هسته‌ای با تأکید بر پیامدهای انسانی، توانست در سال ۲۰۱۷ معاهده ممنوعیت سلاح‌های هسته‌ای (TPNW) را در سازمان ملل به تصویب برساند؛ معاهده‌ای که اگرچه بسیاری از قدرت‌های هسته‌ای به آن نپیوسته‌اند، اما نشانگر تغییر گفتمان از منطق بازدارندگی به منطق کرامت انسانی است. چنین تحرکاتی نشان می‌دهند که دغدغه‌های اخلاقی نه تنها در عرصه نظری بلکه در عمل نیز توانسته‌اند مسیرهای جدیدی در سیاست‌گذاری بین‌المللی بگشایند (ICAN, 2017).

با وجود این تحولات، چالش اصلی همچنان باقی است: چگونه می‌توان منطق امنیت انسانی را بر ساختارهای قدرت محور نظام بین‌الملل غلبه داد؟ دولت‌ها غالباً در برابر پذیرش محدودیت‌هایی که بر توان نظامی‌شان اثر بگذارد مقاومت می‌کنند و همین امر موجب می‌شود که اصول اخلاقی در برابر منافع استراتژیک رنگ ببازند. با این حال، تجربه‌های گذشته نشان داده که بی‌توجهی به دغدغه‌های انسانی در نهایت به بحران‌هایی می‌انجامد که خود دولت‌ها را نیز گرفتار می‌سازد. از این رو، ادغام معیارهای اخلاقی در سیاست‌های امنیتی نه صرفاً یک انتخاب انسانی بلکه ضرورتی عقلانی برای پایداری نظام بین‌الملل است.

ابعاد ژئوپلیتیکی، راهبردی و چشم‌انداز آینده

تسلیمات کشتار جمعی همواره نه تنها یک موضوع نظامی یا حقوقی، بلکه پدیده‌ای عمیقاً ژئوپلیتیکی بوده‌اند. موقعیت جغرافیایی کشورها، رقابت‌های منطقه‌ای و منطق قدرت‌های بزرگ نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری سیاست‌های تسلیحاتی داشته‌اند. از آغاز جنگ سرد، تسلیحات هسته‌ای به بخشی از معماری نظم جهانی بدل شدند و بر چگونگی تقسیم قدرت میان ایالات متحده، شوروی و بعدها چین تأثیر مستقیم گذاشتند. حضور این سلاح‌ها به کشورهای دارنده امکان داد تا جایگاه خود را در رأس هرم امنیتی تثبیت کنند، در حالی که دیگر دولت‌ها یا به دنبال پیوستن به این باشگاه محدود رفتند یا در چارچوب معاهدات خلع سلاح، از دستیابی به آن منع شدند.

در سطح منطقه‌ای، تسلیحات کشتار جمعی اغلب به ابزار قدرت‌نمایی و بازدارندگی در برابر تهدیدات همسایگان تبدیل شده‌اند. پرونده هسته‌ای کره شمالی بارزترین نمونه در این زمینه است؛ کشوری که با تکیه بر توان هسته‌ای توانسته بقای رژیم سیاسی خود را در برابر فشارهای بین‌المللی تضمین کند. در خاورمیانه نیز رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان ایران، عربستان سعودی، ترکیه و اسرائیل همواره با سایه تهدید سلاح‌های کشتار جمعی همراه بوده است. اسرائیل به‌عنوان تنها قدرت هسته‌ای غیررسمی منطقه، موقعیتی ویژه در معادلات امنیتی یافته و این وضعیت به نوبه خود محرک نگرانی و رقابت در میان دیگر بازیگران شده است. چنین دینامیک‌هایی نشان می‌دهد که ابعاد ژئوپلیتیکی این تسلیحات به سادگی قابل جداسازی از رقابت‌های سنتی قدرت نیستند.

از منظر راهبردی، تسلیحات کشتار جمعی علاوه بر کارکرد بازدارندگی، نقشی مهم در مذاکرات دیپلماتیک و معادلات بین‌المللی ایفا می‌کنند. داشتن یا حتی ظن دستیابی به این سلاح‌ها می‌تواند دست یک کشور را در میز مذاکره تقویت کند. تجربه ایران و توافق برجام گویای آن است که برنامه‌های هسته‌ای می‌توانند به اهرم فشار در تعاملات جهانی بدل شوند. در مقابل، کشورهای فاقد چنین ظرفیت‌هایی اغلب با محدودیت در تعیین سرنوشت خود روبه‌رو می‌شوند. این وضعیت یک بار دیگر بر نابرابری بنیادین در نظام امنیتی جهان تأکید می‌کند (Lieber, 2017: 17-29).

با این حال، چشم‌انداز آینده نشان می‌دهد که منطق سنتی بازدارندگی در حال فرسایش است. نخست، ظهور فناوری‌های نوین همچون جنگ سایبری و پهپادهای پیشرفته امکان حملات دقیق و فلج‌کننده بدون نیاز به سلاح‌های کشتار جمعی را فراهم کرده است. این تغییر می‌تواند نقش این سلاح‌ها را در معادلات امنیتی کاهش دهد، اما همزمان خطر ترکیب فناوری‌های نوظهور با ظرفیت‌های هسته‌ای یا بیولوژیک را به همراه دارد. برای نمونه، حملات سایبری به تأسیسات هسته‌ای می‌تواند خطر بروز فاجعه ناخواسته را افزایش دهد. دوم، روندهای ژئوپلیتیکی مانند رقابت فزاینده آمریکا و چین یا بحران‌های مکرر در خاورمیانه، احتمال استفاده ابزاری از تهدید هسته‌ای یا شیمیایی را زنده نگاه می‌دارند. از سوی دیگر، تغییرات اقلیمی و بحران‌های زیست‌محیطی ابعاد نوظهور در معادلات امنیتی خواهند بود. آسیب‌پذیری زیرساخت‌ها در برابر بلایای طبیعی یا کمبود منابع حیاتی مانند آب و انرژی می‌تواند رقابت‌های

منطقه‌ای را تشدید کند و انگیزه استفاده یا تهدید به استفاده از تسلیحات کشتار جمعی را افزایش دهد. در چنین شرایطی، پیوند میان امنیت زیست‌محیطی و امنیت هسته‌ای بیش از گذشته برجسته خواهد شد (Cordesman, 2005: 21-24).

چشم‌انداز آینده همچنین با تحولات در حوزه حقوق بین‌الملل گره خورده است. تصویب معاهده ممنوعیت سلاح‌های هسته‌ای در سال ۲۰۱۷ نشانه‌ای از تغییر گفتمان جهانی است. هرچند قدرت‌های هسته‌ای به این معاهده نپیوسته‌اند، اما افزایش تعداد کشورهای عضو و حمایت نهادهای مدنی می‌تواند فشار اخلاقی و سیاسی بر دارندگان این سلاح‌ها را افزایش دهد. به بیان دیگر، مشروعیت سیاسی و اخلاقی سلاح‌های کشتار جمعی در حال تضعیف است، هرچند حذف واقعی آنها همچنان دور از دسترس به نظر می‌رسد. برای کشورهای در حال توسعه و مناطقی چون خاورمیانه، آینده به شدت به نحوه تعامل میان رژیم‌های حقوقی بین‌المللی و دینامیک‌های داخلی بستگی دارد. اگر نهادهای بین‌المللی بتوانند سازوکارهای عادلانه‌تر و شفاف‌تری ایجاد کنند، امکان کاهش رقابت‌های تسلیحاتی افزایش می‌یابد. اما اگر همان نابرابری‌های ساختاری گذشته ادامه یابد، احتمالاً شاهد موج‌های تازه‌ای از تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی خواهیم بود (ICRC, 2022).

جمع بندی

جهان امروز نیازمند گذار از منطق انحصار و هژمونی به سمت همکاری و هم‌گرایی واقعی است. بدون چنین تغییری، خطر بازگشت به دوران رقابت‌های تسلیحاتی بی‌پایان بیش از هر زمان دیگری وجود دارد. نتیجه این رقابت نه امنیت بلکه ناامنی فزاینده خواهد بود؛ چرا که حتی یک خطای محاسباتی یا یک اقدام غیرمسئولانه می‌تواند حیات میلیون‌ها انسان را تهدید کند.

از منظر حقوق بشری، نبرد با تسلیحات کشتار جمعی در واقع نبرد برای پاسداری از کرامت انسان است. در جهانی که با بحران‌های اقلیمی، نابرابری‌های اجتماعی و مهاجرت‌های اجباری دست به گریبان است، افزودن بار سنگین تهدید این سلاح‌ها می‌تواند بشریت را به پرتگاه‌های تازه‌ای بکشاند. از این رو، مسئولیت اخلاقی، سیاسی و حقوقی جامعه جهانی ایجاب می‌کند که بحث خلع سلاح و کنترل مؤثر تسلیحات کشتار جمعی به‌عنوان اولویتی فوری در دستور کار دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و جامعه مدنی قرار گیرد.

در پایان می‌توان گفت که اگرچه مسیر حذف کامل تسلیحات کشتار جمعی دشوار، پرچالش و طولانی است، اما بدیل آن چیزی جز تداوم تهدید دائمی علیه صلح و امنیت جهانی نیست. آینده نظام بین‌الملل وابسته به این خواهد بود که آیا بشر قادر است از منطق قدرت صرف عبور کرده و در چارچوبی مبتنی بر عدالت، کرامت و مسئولیت مشترک جهانی، سرنوشت خود را بازتعریف کند یا خیر؟ این پرسش، آزمونی سرنوشت‌ساز برای نسل حاضر و میراثی حیاتی برای نسل‌های آینده است.

منابع

- Abdullah, M. M., Ftayh, R. F., Khalaf, L. R., & Al-Obaidi, B. S. H. (2024). Weapons of mass destruction and international law. *Journal of Ecohumanism*, 3(5), 511–524.
- Ahmed, D. R., & Al Diab Al Azzawi, M. (2024). The current global threat of weapons of mass destruction to humanity and public health. *Discover Public Health*, 21, 37.
- Cordesman, A. H. (2005). *Proliferation of Weapons of Mass Destruction in the Middle East: The Impact on the Regional Military Balance*. Center for Strategic and International Studies (CSIS).
- Cirincione, J., Wolfsthal, J. B., & Rajkumar, M. (2005). *Deadly arsenals: Nuclear, biological, and chemical threats* (2nd ed.). Carnegie Endowment for International Peace.
- Feltes, J. (2021). Weapons of mass destruction—Conceptual and ethical issues with regard to terrorism. In M. Smith & L. Brown (Eds.), *Security and ethical challenges in modern conflict* (pp. 45–63). Springer.
- International Committee of the Red Cross (ICRC) (2020). Humanitarian impacts and risks of use of nuclear weapons. From: <https://www.icrc.org/en/document/humanitarian-impacts-and-risks-use-nuclear-weapons>

- International Committee of the Red Cross (ICRC) (2022). The Rules of War and Weapons of Mass Destruction. Geneva: ICRC. From: <https://www.icrc.org/en/law-and-policy/nuclear-weapons>
- International Campaign to Abolish Nuclear Weapons (ICAN) (2017). Treaty on the Prohibition of Nuclear Weapons: Humanitarian Impact. Geneva: ICAN. From: https://www.icanw.org/tpnw_full_text?utm_
- Lieber, K. A., & Press, D. (2017). The New Era of Counterforce: Technological Change and the Future of Nuclear Deterrence. *International Security*, 41(4), 9-49.
- Sagan, S. D. (2004). The causes of nuclear weapons proliferation. *Annual Review of Political Science*, 7, 225-250.

